

مقدمه

جنگ زمانی به پایان می‌رسد که منطبق جایگزین سلاح گردد و تا رسیدن به این مرحله راه دشواری فراروی ملت ما قرار دارد، چرا که هنوز جنگ‌سالاران هموطن دریافته‌اند که غیر از تفنگ ابزار دیگری هم برای رسیدن به هدف وجود دارد و سیاستمداران و فرهنگ‌سالاران ما نیز، متأسفانه جرأت این را نیافته‌اند که از پشت خاکریزهای نظامی بیرون شده، در فضای باز تفاهم و مصالحه ملی گام بگذارند.

ما معتقدیم که جنگ داخلی افغانستان صرف نظر از بار مداخلات خارجی که همه مدعی آن هستیم - بار فرهنگی - تاریخی دارد و از نگاه درصدی ۸۰ درصد، علل جنگ و خونریزی کنونی، فرهنگی است با اینکه نظامیان باهم مصاف می‌دهند اما قدر مسلم این است که فرمان حمله و دستور دفاع همزمان از سوی دولت موقت پشاور در سال ۱۳۶۷ (اندکی بعد از خروج آخرین دسته از نیروهای متجاوز روسی از افغانستان) صادر شد. آن هم از سوی فرهنگیان نه نظامیها، متها در آن شرایط - به خاطر حایل بودن نیروهای رژیم کابل - زمینه جنگیدن رویاروی برای مجاهدین سلاح بردوش مساعد نگشت. فقط قلم بدستان تمامی جناحها باهم مصاف دادند!

از آغاز جنگ داخلی (بهار سال ۷۱) تا کون تلاشهای زیادی صورت گرفته تا جنگ را مهار کنند، ولی جز طولانی‌تر ساختن جنگ کاری از پیش نبرده‌اند، طرح پیشنهادی قوماندانان آن روز کابل، حوزه جنوب غرب جمعیت اسلامی، سازمان ملل متحد، کنفرانس اسلامی، کشورهای عدم انسلاک، کشورهای منطقه و همسایه، شخصیت‌های سیاسی داخل و خارج و... یکی پس از دیگری نظر به بی‌اعتمادی رهبران سیاسی به همدیگر و بافتاری نظامیان به اهداف از پیش تعیین شده و القایی و هشداردهی فرهنگیان از تکرار تاریخ: به شکست انجامیده و به جای نرسیده است. علت شکست تمامی طرح‌ها، کنفرانسها و تلاشها، این بود و هست که واقعیات عینی جامعه بحرانی در نظر گرفته نمی‌شود. گذشته از طرحهای نظامی که هرگز گره کور معضلات کنونی را باز نکرد، طرحهای سیاسی هم به خاطر اینکه همواره بر اساس منافع جناحهای خاص و مورد نظر طرح‌کنندگان ریخته می‌شد و می‌شود. و هر جناح می‌کوشد قضیه به نفع خودش و گروه مورد نظرش، به اتمام برسد؛ غافل از اینکه دیگران هم همین را می‌خواهند. به بن بست می‌رسد.

## ریشه‌های بحران و راههای محتمل آشتی ملی در افغانستان

اینجاست که باید گفت هر عصر و زمان، شرایط خاص خود را دارد، نمی‌توان شرایط زمانه‌های گذشته را بر آن تحمیل کرد و یا آنقدر افراطی بود که قبل از مهیا شدن شرایط زمانی - مکانی، طرح ایده‌آلی را به مرحله اجرا گذاشت. در یک کلام، جهت یافتن راه‌حل معضلات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... یک جامعه لازم است که واقعیت‌های عینی را از نگاه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، نظامی، سنن و قوانین حاکم بر آن جامعه در نظر داشته باشیم و در غیر آن هر طرح و پلان - هر چند سازنده و ایده‌آل - نمی‌تواند برای پیاده شدن جا باز کند. بنابراین، باید اعتراف کرد که شرایط کنونی جامعه آفت‌زده ما از رهگذر سیاسی - فرهنگی با شرایط گذشته خود و شرایط کنونی کشورهای جهان و حتی همسایگان تفاوت فراوان دارد. ما از نگاه تمدن امروزی بشر و پیشرفتهای علمی - صنعتی جهان با کشورهای پیشرفته، بیشتر از دو قرن فاصله داریم و نسبت به همسایگان جهان سومی خود نیز حداقل نیم قرن فاصله را اعتراف می‌کنیم!

با این دید، ما چگونه می‌توانیم برای معضلات کشور خود و بحران کنونی آن از الگوهای غربی و یا پلانیهای استحاله شده شرقی (کمونیسم مرده) و یا طرحهای تحقق نیافته جهان سوم استفاده کنیم. و از سوی دیگر آنچه به نام سنتهای قبایلی و عنعنه ملی می‌توانست در گذشته‌ها بن‌بست‌ها را بشکند با رویدادهای اخیر و افشا شدن ماهیت اصلی طراحان پشت صحنه، عملاً خاصیت خود را از دست داده و به عنوان پلانیهای ارتجاعی و استبدادی نظام قبایلی حاکم بر کشور، منظور دوراندختینند. لذاست که صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان صلح و آشتی ملی در افغانستان چه خودی و چه بیگانه - باید شرایط کنونی را درک کنند و برای امروز برنامه و طرح داشته باشند نه برای پنجاه سال قبل و یا پنجاه سال بعد! زیرا طرح «لویه جرگه» و بیعت با امیرالمؤمنین یک قوم و یک گروه! پلان پنجاه سال قبل است و انتخابات آزاد - مشابه کشورهای دیگر جهان - طرح پنجاه سال بعد!

سعی ما در این مقاله، این است که ریشه اصلی بحران کنونی را پیدا نموده و برای علاج درد آن چاره بیندیشیم. چون ما بر این باوریم تا همه به واقعیت جنگ تن ندهیم، نمی‌توانیم راه‌حلی برای آن پیدا کنیم. تعدادی گمان می‌کردند و شاید هنوز هم به این تصور باطل باشند که صرف با تصاحب قدرت و انحصار آن می‌توانند قضیه را حل کنند، اما تجارب چند سال جنگ خانگی و مداخلات خارجی نشان داد که تصاحب قدرت و انحصار آن توسط یک قوم و گروه خاص نه ممکن است و نه دوامدار! تنها یک راه برای خاتمه جنگ و ادامه صلح در افغانستان وجود دارد که هم مردم افغانستان و سران آنها و هم کشورهای ذیدخل در امور این کشور واقعیت را بپذیرند و ساختار چند ملیتی و چند قبیله‌ای جامعه افغانستانی را اعتراف کنند. در غیر آن جز تسلسل بی‌پایان راهی نخواهد یافت.

### عوامل و ریشه‌های بحران

یکی از رایج‌ترین شیوه‌های علاج درد، یافتن علت مرض است و در بحرانهای اجتماعی هم، یافتن ریشه‌های بحران، نقش اساسی را در راهیابی حل آن بازی می‌کند. وجود بحران در افغانستان قابل انکار نیست اما درباره علل و عوامل آن اختلاف نظرهایی موجود است که تاکنون هیچ یک از جناحهای درگیر قادر نشده‌اند که حقانیت مبارزه خود را بر دیگری به اثبات برسانند، بلکه همه ادعای حقانیت مبارزه را دارند، حال باید دید کدام یک از جناحهای درگیر در ادعای خود صادقند! برای سهولت و دستیابی به ریشه‌های بحران عوامل بحران را به چند دسته تقسیم می‌نماییم:

#### ۱. تبعیضات و امتیازات قومی گذشته

۱- خیلی از تحلیل‌گران سعی دارند بحران کنونی را یک مشکل آنی جلوه داده، گذشته کشور را در امنیت و ثبات معرفی کنند، این حرف البته تا حدودی درست هم هست اما برای یک قوم و قشر خاصی که با دولتهای گذشته در ارتباط بوده‌اند، نه تمامی مردم. حقیقت این است که هرگاه طرح حکومت آقای ربانی و حزبی شکست بر نمی‌داشت و یا افغانها قادر به تصاحب تمامی قدرت می‌شدند، باز هم امنیت سابق تأمین می‌شد! اما عیب کار در این است که ترفندهای گذشته - جز یک مورد که همان اسارت و شهادت بابه مزاری به دست گروه طالبان باشد - کارساز نیست چون تاجیکها از سرنوشت بچه سقو عبرت گرفته‌اند و از یکها هم از کشته شدن سران قوم خود در گذشته به این باور رسیده‌اند که نباید سلاح خود را تحویل دهند و هزاره‌ها هم شاید دریافته باشند که شهادت رهبرشان بر اساس صداقت و حسن نیت این قوم نسبت به طالبان قدرت بوده است. در حالیکه سران افغان هیچگاه در برخورد خود صادق نبوده، بلکه همواره از شیوه امتیاز و برتری قومی استفاده کرده‌اند.

#### الف - برتری دادن قوم افغان بر دیگران

طبق قانون افغانستان، هر تبعه کشور که به سن قانونی می‌رسید باید خدمت زیر پرچم را که دو سال عسکری بود، انجام می‌داد و تنها زنها از این کار طبق قانون معاف

بودند، ولی در عمل افغانهای قبایل جنوبی و شرقی و نواحی دیگر و همچنان تمامی کوچیه‌های افغان و تیره‌های وابسته به حکومت از انجام وظیفه عسکری سبک‌دوش بودند. اما ملیتهای محروم و بخت‌برگشته‌ای چون ازبک، هزاره و ترکمن و احیاناً هم تاجیک به عنوان وظیفه مقدس عسکری تحت نام دفاع از خاک و ناموس، دوسال و گاهی بیشتر را به عنوان افراد بیگار در ساختن کوچه‌ها و سرکهای همان نورچشمیهایی که خود از این کار بری‌الذمه بودند، صرف می‌کردند. یکی از وکلای هزاره در خاطرات خود نوشته است:

اینها [عساکر قوم هزاره] در تنگ غارو، ماهی پر، بند چک وردک و ادارات، مکاتب و دفاتر به کارهای شاقه گماشته می‌شدند. یاد تنگ غارو برای هزاره‌جات وحشت آور است. وحشت نه به خاطر عمران یک منطقه ک شور، بلکه به خاطر گماشتن دستگاه حاکم این مردم را در انجام اعمال سخت و شاقه‌ای که از توان یک فرد عادی خارج و در راه به ثمر رسانیدن آن پروژه‌ها جانهای شیرین خود را از دست می‌دادند در حالیکه [حکومت افغان] این اعمال شاق را برای ملت و مردمی که [از نگاه قومی] به خودشان پیوستگی داشتند نمی‌پسندیدند و روا نمی‌داشتند و آن را [برای نوم افغان] یک کار توهین آمیز می‌دانستند.

هزاران فرزند معصوم و بی‌گناه ما قربانی بوجود آوردن تمدن و سرک‌سازی «تنگ غارو» گردید و تنگ غارو قبرستان سپاهیان گمنام هزاره‌جات است. هر متر، هر وجب سرک آن و بند برق آن به قیمت خون فرزندان ما آباد شده... در حالی که عده‌ای فقط نامشان در کشور افغانستان یاد می‌شد ولی در هیچ غم و درد و آبادانی این مملکت سهم نبودند و صرف هنگام گرفتن کمک و مقرریها سروکله‌شان در ریاست قبایل پیدا می‌شد... خوست در تلفات بچه‌های هزاره‌جات دست‌کمی از تنگ غارو نداشت، کسانی که زنده برمی‌گشتند قصه‌های دلخراشی از مرگ دسته‌جمعی و رقتبار دوستان و رفقایشان می‌نمودند [در صورتی که خود مردم خوست از عسکری معاف بودند و] معافیت از نظام عسکری برادران پکتیا و قسماً مشرقی در دوران ریاست جمهوری داود نیز به قوت خود باقی بود.<sup>۱</sup>

برتری دادن قوم افغان (پشتون) صرفاً نسبت به هزاره‌ها خلاصه نمی‌شد، بلکه

اقوام از یک، ترکمن، بلوچ و تیره‌های دیگر هم مورد ستم، تبعیض و برتری قومی قرار داشتند، اما ما دردی را که خود احساس کردیم. یادآور می‌شویم چرا که از یک و ترکمن و تاجیک فقط جرم زبان و قوم را داشتند و ما علاوه بر آن جرم مشترک، یک جرم اضافی دیگر بنام مذهب را نیز می‌کشیدیم. ستم روغن شرکت و یا کته یابی را فقط هزاره‌های هزارستان کشیده‌اند نه اقوام دیگر تحت ستم.

ب: عدم توجه به مناطق غیر افغان‌نشین

اگر قضایای تاریخی افغانستان درست مورد ارزیابی قرار گیرد، سیاست حکومت‌گران افغانی را نسبت به سایر اقوام بخصوص قوم هزاره و مردم شیعه، به مراتب کشنده‌تر از سیاست صهیونیسم و آپارتاید آفریقای جنوبی خواهیم یافت، چرا که در اسرائیل و آفریقای جنوبی، مسلمانها و سیاهان را از مدرسه رفتن و بیمارستان رفتن منع نکرده بودند، بلکه مانع ورودشان به مدارس و بیمارستانهای یهودیها و سفیدپوستان می‌شدند، در حالی که در افغانستان رسماً مانع باسواد شدن مردم هزاره و شیعه می‌شدند. یکی از وکلای هزاره در دوران ظاهر شاه می‌نویسد:

در تمام مدت که من به یاد دارم از طرف حکومت [افغان] کوچکترین توجهی در ساحات معارف، صحیه، ترانسپورت و غیره مسایل اجتماعی هزاره‌جات صورت نمی‌گرفت. حتی از دادن اینگونه حقوق مدنی با شدت هرچه تمام جلوگیری می‌گردید. یکی از وکلای سابقه هزاره‌جات به من گفت که جهت گرفتن مکتب لیسسه در پنجاب دایزنگی دست بکار شدم بعد از طی مراحل آن پیش وزیر معارف رفتم. وزیر موصوف به من گفت: وکیل صاحب راستش این است که اگر در هزاره‌جات [دستور تأسیس] مکتب لیسسه بدهم خاندان سلطنت به من خنده می‌کنند!

برعکس قضیه هزارستان نه تنها در مناطق افغان‌نشین مکتبهای بی‌شماری ساخته می‌شد که حتی در شهرها هم لیسسه‌هایی ساختند و فرزندان افغان را از تمامی مناطق افغان‌نشین و حتی از شمال پاکستان با تشویق و ترغیب و حتی با زور شامل لیسسه‌ها می‌کردند. و برای اینکه جلو فرار این نورچشمی‌ها از مدارس افغانستان گرفته شود خانواده‌های آنها را نیز به افغانستان آوردند چنانچه مرحوم فرهنگ می‌نویسد:

خانواده‌های پشتون را حتی از خارج سرحدات افغانستان به تعداد زیاد به

شمال هندوکش کوچ داده و با دادن زمین و دیگر امتیازات اسکان می‌کرد و در مأموریت هم به پشتوزبانان ترجیح می‌داد.<sup>۱</sup>

### ج: سپردن زمینهای اقوام دیگر به افغانها

یکی از طرحهای دولتهای گذشته که باعث جنگ و نزاع در شرایط کنونی گردیده، غضب زمینهای اقوام غیر افغان و سپردن آن به طوایف افغانه است. گذشته از سیاست زمین خواری امیر عبدالرحمن خان که تمام زمینهای قابل کشت نواحی خوش آب و هوای هزارستان را به اقوام خانه بدوش ساکن هند بخشیده و مردم هزاره را متواری و منزوی ساخت، سیاست ظاهرشاه کاری کرد که جنگ برای همیشه در افغانستان باقی بماند. حکومتگران افغانی با کاشتن قبایل پشتوزبان در دل دشتهای حاصلخیز شمال نفوذ خود را برای همیشه پابرجا حفظ کردند. هماهنگی بشیر بغلانی با گروه طالبان در شرایط حساس جنگی، عمق وریشه سیاست گردانان گذشته را به اثبات می‌رساند که چگونه آینده را پیش‌بینی می‌کرده‌اند.

با اینکه آقای حکمتیار مدعی است که در افغانستان ستم قومی نبود، بلکه ستم خانوادگی بود، ولی در عمل مشاهده می‌گردد که سیاست تبعیضی گذشته چنان با ظرافت و تیزی بی‌نظیر طرح شده که امکان هر نوع استفاده را در زمانهای بعد به فاشیستها می‌دهد که نمونه بغلان یکی از طرفنها بود. چرا معضله بغلان پس از شکست گروه طالبان در شمال همچنان لاینحل باقی می‌ماند؟ پاسخ این سؤال را باید از اقدامات گذشته دریافت نه تحولات کنونی، زیرا اولین دسته از اقوام سرحدی پاکستان وقتی به شمال هندوکش رسیدند، پایه‌های سلطنت استبدادی را برای همیشه پابرجا ساختند - هرچند که فرم حکومت تغییر کند، ولی ماهیت همان رژیم استبدادی قومی باشد. ورنه چگونه می‌شود بشیر بغلانی یک‌شبه هم طالب باشد و هم مخالف آن! این کار به خاطر ترکیب نفوس نواحی بغلان بر اساس طرحهای گذشته است، چنانچه نوشته‌اند:

او [داودخان] به مأمورین امر می‌کرد بالای مردم هزاره ظلم کنند. اموالشان را علناً به نام رشوت بگیرند، باخشونت با آنها رفتار کنند، به کوچیها هدایت می‌داد تا اموال هزاره‌ها را به زور بگیرند، کشت و زراعتشان را تالف بسازند، به شرف و ناموس آنها تعرض کنند. دروازه مکاتب مخصوصاً لیسسه عسکری را عملاً بروی جوانان هزاره مسدود ساخت.

۱. فر هنگ، میر صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۱۳.

علی اصغر شعاع مفکر معروف شیعه را در زندان به صورت وحشیانه به قتل رسانید و سیاستمدار محترم شیعه دکتر نوروز علی را در خانه اش ترور کرد... زمینهای مردم از یک دشت ارچی، امام صاحب و بغلان را به زور به قبایل پشتوزبان سپرد و به این وسیله تخم دشمنی را در میان این مردم کاشت. تحریک ستم ملی در صفحات شمال کشور محصول همین تفرقه افکنی و فساد داودخان است.<sup>۱</sup>

بنابراین، بحران کنونی در شکل فعلی آن حداقل ریشه نیم قرنه دارد، نه اینکه صرفاً تحولات اخیر باعث این مشکل شده باشد.

#### د: تبعیضات منطوقی در گذشته و حال

حکومتگران گذشته، برای اینکه ریشه اختلاف را همچنان زنده نگه دارند، تبعیضات ناروای منطوقی را اعمال کردند و برای اقتدار قوم افغان نه تنها تمامی جاده ها را از مناطق پشتوزبان عبور دادند که بزرگترین پروژه های آبرسانی و آبیاری را نیز در مناطق افغان نشین ایجاد نمودند.<sup>۲</sup> علاوه بر آن برای ۵ هزار افغان در نواحی جنوب یک ولسوالی و برای ۱۲۷ هزار هزاره در هزارستان یک ولسوالی در نظر گرفتند. در کجای دنیای توان این سیاست را مشاهده کرد که برای ۲۷/۵ درصد قوم هزاره فقط یک مرکز ولایت باشد، و برای ۳۱ درصد افغان دیگر چندین مرکز!

چرا مرکز ولایات هزارستان در نواحی غیر هزاره نشین ایجاد شده و در خود هزارستان نیست؟ مگر چه می شد که بهسود، جاغوری، دای کندی، ررس، لعل و سرچنگل هم مرکز ولایات می شدند؟ واضح است در آن صورت در شرایط بحرانی مثل امروز مردم جهان می شنیدند که شش هفت ولایت از ولایات افغانستان در اختیار هزاره ها قرار دارد. در حالی که همین حالات تمامی این مناطق در اختیار حزب وحدت است، ولی فقط نام بامیان برده می شود. چون سایر مراکز دور از هزارستان در مناطق افغان نشین واقع شده اند. ۹۰ درصد مردم ارزگان شاید در طول عمر خود یک بار تیرین کوت مرکز این ولایت را ندیده باشند! هرچند تیرین کوت سرزمین هزاره ها است اما فعلاً در اختیار برادران افغان ما قرار دارد.

از نگاه اقتصادی ۷۰ درصد بودجه دولت در شرایط غیر بحرانی از نواحی شمال

۱. حبل الله، شماره ۲۷، به نقل از جزوه ۲۶ سرطان، ص ۲۲.

۲. موقعیت نسبی سرکهای افغانستان در جزوه «طرحی جهت سلب و تفاهم ملی در افغانستان» درج شده، علاقه مندان به آنجا رجوع کنند.

کشور تأمین می‌گردد، اما هموطنان ترکستانی ما در ترکیب کابینه و ادارات دولتی نقشی نداشتند. من تاکنون نشنیده‌ام که کدام صدر اعظم و یا وزیر باصلاحیت از مزارشریف بوده باشد! و نمونه عینی این سیاست دیرینه را در عملکرد طالبان قدرت در مزارشریف مشاهده کردیم که ملا عبدالرزاق افغان را مسؤول کل ترکستان تعیین نمود نه خود عبدالملک متحد سیاسی خویش را! و همین برخورد شاید یکی از عوامل سقوط حکومت سه‌روزه طالبان در ترکستان زمین باشد.

## ۲- تبعیضات و امتیازات زبانی گذشته

دومین عامل عمده بحران کنونی - آن‌هم پس از یک دوره طولانی اشغال کشور توسط بیگانه- تبعیض لسانی حکومت‌گران گذشته است، چرا که در کشور اکثریت دری‌زبان، رایج ساختن زورکی زبان اقلیت جز فتنه و کینه عمیق چه ارمغانی می‌تواند در پی داشته باشد؟ طبق اسناد و شواهد تاریخی فقط ۳۰ تا ۳۱ درصد جامعه را قوم افغان تشکیل می‌دهد که افغانهای شهری هم‌زبان افغانی (پشتو) نمی‌دانند. با این حساب طرح عمومی ساختن زبان پشتو جنگ همیشگی را بوجود می‌آورد و یادآوری آن تمامی طرفها را در پافشاری بر موضوع خود مستحکم‌تر می‌سازد، چرا که:

در دوره پادشاهی محمد نادرشاه، محمد گل‌خان مؤمند وزیر داخله، تحریکاتی را جهت تعمیم زبان پشتو و طرد زبان دری نه‌تنها از دوایر دولت بلکه از مؤسسات تعلیمی و حتی خانه و بازار آغاز کرد. شاه نخست او را به عنوان رئیس تنظیمیه به قندهار فرستاد تا اقداماتش در منطقه پشتوزبان محدود مانده موجب بروز رد عمل در سایر مناطق کشور نشود، اما در سال ۱۹۳۲ [۱۳۱۱] تغییر فکر داده او را به همان عنوان به ولایات شمالی فرستاد و در آنجا محمد گل‌خان، نظریه برتری خواهی قومی ولسائیش را در محل اجرا گذاشت. در این ضمن وی مردمان دری‌زبان و ترکی‌زبان را وادار می‌ساخت تا عرایضشان را به زبان پشتو بنویسند و به عرایض که به زبان دری به او می‌رسید، ترتیب اثر نمی‌داد.

محمد هاشم‌خان در مرحله اول با این اقدامات نظر مساعد نداشت، اما پس از آنکه در سال ۱۹۳۲ هیتلر رهبر ناسیونال سوسیالیست آلمان زمام قدرت را در دست گرفت و به تبلیغ نظریه برتری پرداخت، یک عده از شخصیت‌های دولتی افغانستان از جمله محمد داودخان و محمد نعیم‌خان



برادرزادگان محمد هاشم خان و عبدالمجید خان رئیس بانک ملی به نظریه مذکور گرویده تبلیغات همانندی را در افغانستان روی دست گرفتند، آنها نظر محمد گل را در باره تعمیم زبان پشتو و طرد سایر زبانها از خود نموده، پس از آنکه آنرا با آب و تاب هیتلری جلا و صیقل دادند، به عنوان سیاست جدید فرهنگی در محل تطبیق گذاشتند.

این وقتی بود که در سطح بین‌المللی آلمان نازی به اوج قدرت رسیده و دورنمای پیروزی نهایی و حتمی آن عناصر زورگو و فاشیست مزاج را در همه جا به سوی خود جلب می‌کرد. در افغانستان قدم اول در این راه توسط فرمانی برداشته شد که در شماره ۱۲ حوت سال ۱۳۱۵ مرادف با ۳ مارس ۱۹۳۷ میلادی راجع به زبان پشتو در جریده اصلاح نشر شد.... از نظر اقتصادی دهها میلیون ساعت کار مأمورین و صدها میلیون ساعت کار مراجعین ضایع شد، بدون آنکه منظوری که ظاهراً این برنامه بر آن بنا یافته بود، تأمین شده باشد... اما زبان از همه بزرگتر از تطبیق این برنامه به کشور عاید گردید، پیدایش بدبینی و بی‌اعتمادی در بین اقوام مختلف بود که نتیجه حتمی تبعیض و تفریق است.<sup>۱</sup>

این سیاست فرهنگی - تبعیضی، چنان کینه و کدورتی را در بین ملت افغانستان ایجاد نمود که تا امروز به شدت خود باقی است و نمونه زنده آنرا در حوادث اخیر، زمانی که طالبان افغان بر نواحی شمال کشور استیلا یافتند مشاهده کردیم که چگونه مردم شمال کینه عمیق خود را نسبت به این گروه نشان دادند که تمام نیروهای طالبان در ظرف دوسه روز به کلی نابود و متفرض گشت.

### ۳- تبعیضات مذهبی گذشته

بسیار اینکه ۳۰ تا ۳۵ درصد جامعه افغانستانی را پیروان مذهب شیعی تشکیل می‌دهد، اما در تمامی قوانین دولتهای افغانستان حقوق این مردم نادیده گرفته شده و برایشان ستم روا داشته‌اند. اصل یکم قانون نادرشاهی، ماده دوم قانون ظاهرشاهی، ماده نودونهم قانون داودخانی، ماده چهارم قانون دولت اسلامی آقای ربانی هرکدام به نحوی حقوق مردم شیعه را نادیده گرفته است. این اقدام ناجوانمردانه ممکن است در شرایط غیر بحرانی که حکومتهای استبدادی سر اقتدارند، مشکل آفرین جلوه نکنند، ولی در شرایط بحرانی می‌تواند یکی از

جرقه‌های قیام مردم شیعه جهت احقاق حق خود به حساب آید. چنانچه در تمامی قیامها مشاهده کردیم. یکی از عوامل شکست طالبان و جرقه قیام مردم علیه این گروه در شمال نادیده گرفتن حقوق مردم شیعه و توهمین به مقدسات مذهبی این مردم بوده است.

قبل از اینکه گروه طالبان روی کار بیایند، دولت آقای ربانی نیز با همین مشکل مواجه بود و دیدیم که چگونه با تمامی تلاشهایی که صورت گرفت بحران حل نشد، چون ریشه اختلاف زنده بود و آقای ربانی همان سیاست تبعیضی را دنبال می‌کرد که فاشیستهای افغان طراحی کرده بودند و در اخیر اعتبار و اقتدار را در این راه قربانی کرد و با تأسف از سیاستهای اشتباه خود در شمال کشور پناه برد.

#### ۴- ضعف فرهنگی جامعه در گذشته و تکان همگانی در عصر انقلاب

شرایط قبل از انقلاب، شرایط بی‌خبری و دوری از همه چیز بود و در ظاهر یک امنیت سراسری که به قیمت جان میلیونها انسان بوجود آمده بود مشاهده می‌شد، اما این وضع دیر دوام نکرد، با شروع قیام و انقلاب مردم علیه کودتاگران و متجاوزین روسی نشرات گوناگونی از هر طرف به بیداری مردم پرداختند. نشریات مخالف رژیم ابتدا از جنایت و کشتار رژیم خلعی گفتند، اما ریشه آنرا در حکومت داود یافتند، وقتی بیشتر تحقیق کردند حکومت ظاهرشاه زیر سؤال رفت، تا کشیده شد به حکومت امیر عبدالرحمن خان. مردمی که گذشته‌ها را فراموش کرده بودند یک باره به تکاپوی گذشته شدند و همه دنبال چاره افتادند.

در حالی که قبلاً به اثر تلقینات تمامی مشکلات و گرفتاریها از مرض گرفته تا فقر و دوری از امکانات مادی و حقوق مدنی همه و همه به تقدیر و سرنوشت نسبت داده می‌شد و در بین مردم معمول بود که می‌گفتند: خدا پشم را به گوسفند لایق دیده، پول را به هند، و دولت را به افغان، اینجا بود که در برابر اقدامات تبعیض‌گرایانه دولت جز تسلیم تحرکی مشاهده نمی‌شد، زیرا:

- هزاره‌ها فراموش کرده بودند که در عصر امیر عبدالرحمن خان ۶۲ درصد مردم خود را از دست داده و تمامی زمینهای حاصلخیز جنوب را به افغانها سپرده‌اند و خود به جوالی‌گیری مشغولند و یا چگونه نادرخان با طرح کوچی‌گری زمینه فرارشان را مساعد ساخته است.

- از بکها و درکل ترک‌نژادان نمی‌دانستند که چرا از فقر می‌میرند اما زمینهای خوب و حاصلخیز شمال در اختیار برادران افغان ما قرار دارد که خودشان در شهرها زندگی

می‌کنند و مردم را به بیگاری گرفته‌اند.

- تاجیکها هم فراموش کرده بودند که چه مفت و رایگان حکومت تاجیکی را به اثر نادانی و بی‌لیاقتی بچه‌سقا از دست داده، به پستهای درجه سوم و چهارم قانع شده‌اند.

- و افغانها هم از یاد برده بودند که پدرانشان این اقتدار را با کشتن و فراری دادن اقوام دیگر بدست آورده که اگر به‌خوبی مراقبت نشود از بین‌رفتنی است.

اما بیداری ناگهانی همه را به حسرت گذشته واداشت و جنگ تمام‌عیار فرهنگی شروع شد و همه خواهان قدرت شدند، در حالی که اگر انقلاب در همان سالهای اولیه به پیروزی می‌رسید، موفقیت افغانها ۹۹ درصد بود، ولی طولانی شدن جنگ و انقلاب از یک سو و تلاش قلم بدستان داخلی و خارجی از سوی دیگر مردم باسواد و بی‌سواد کشور را سیاسی ساخت و به کنجکاوی وادار کرد. مردم تاجیک نظر به خصوصیات شهرنشینی و ارتباط با رژیمهای گذشته به‌خاطر داشتن چوکی‌های درجه سوم و چهارم-زودتر از دیگران در جستجوی هویت فراموش شده خود شدند. خلق عیاری از خراسان، از سوی استاد خلیل‌الله خلیلی نه تنها تاجیکها را به حسرت گذشته واداشت که حس انتقام‌گیری آنها را تحریک نمود. اینجا بود که شیر پنجشیر زاده شد تا وارث حبیب‌الله کلکانی شود. کتاب «دسایس و جنایات روس» آقای حقوق‌شناس، «حبیب‌الله خادم دین رسول‌الله» آقای مجددی و «پنج قرن اخیر» مرحوم صدیق فرهنگ، یکی پس از دیگری به تاجیکها هویت ملی داد. در صورتی که قبلاً فقط افغانها دارای هویت ملی بودند و دیگران برای یافتن هویت ملی مجبور بودند خود را افغان بنامند!

با کشف هویت تاریخی، رقیب تازه‌ای بنام مسعود سمبل قدرت تاجیک در برابر حکمتیار سمبل قدرت افغان پیدا شد. واضح بود که سمبل شدن دوچهره به نمایندگی از دو قوم حساسیت دیگران را برانگیخت، اما نویسندگان از یک و هزاره به سختی توانستند عنوانهای چون جنرال دوستم و استاد مزاری، را سرزبانها بیندازند. اینجا بود که در اول پیروزی بر کابل، فقط دو مشکل تصاحب و انحصار قدرت وجود داشت، اما بعدها دو مشکل دیگر بنام شرکت و سهم شدن در قدرت هم زاده شد. گرچه امروز تحولات جدیدی رخ داده و شخصیتها عوض شده‌اند اما بحران همچنان به حال خود باقی است، چرا که گروه طالبان به جای حکمتیار قرار گرفته بلکه نوی‌تر از او- استاد خلیلی وارث بابا مزاری، عبدالملک خان بجای جنرال دوستم و تنها مسعود جا عوض نکرده است.

## ۵- درک نامتعادل فاجعه گذشته و ترس از تکرار آن

واضح است که درگذشته تمامی مردم در کنار هم زندگی می‌کردند سچون ترس و سیطره حکومت همه را تابع ساخته بود که جز تسلیم و انجام بدون چون و چرای دستور مقامات بالا چاره‌ای وجود نداشت. بزرگی قوم افغان به عنوان قوم پادشاه و صاحب قدرت و کشور حفظ می‌شد. البته درگیری‌هایی هم بوجود می‌آمد اما به‌زودی فیصله می‌شد، داستان واقعی و معروف هزارستان درباره دعوی یک مرد هزاره و یک افغان زیانزد همه بود که پای شتر کوچی را یک نفر هزاره به‌خاطر تلف شدن کشت خورد شکست و کوچی‌های افغان آن مرد را کشتند، قضیه به محکمه کشیده شد، دادگاه حکومت افغان جرم پای شتر را ۷۰۰۰ افغانی و دبه خون هزاره مقتول را ۴۰۰ افغانی اعلام کرد.<sup>۱</sup>

جای هیچ سؤالی باقی نمی‌ماند در کشوری که چنین عدالت حاکم باشد! شورشی برپا شود و جنگی درگیرد که اگر درگرفت، دیگر خاموش کردن آن مشکل خواهد بود. جنگ کنونی به این دلیل خاموش نمی‌شود که تمامی طرفهای درگیر چه داخلی و چه خارجی تلاش دارند که همچنان شعله‌ور باقی بمانند نه اینکه خاموش گردد! چون همه دریافته‌اند که در صورت عدم تحقق اهدافشان بار دیگر به بدبختی بزرگ مواجه خواهند شد. آگاهی و ترس دو پدیده‌ای است که تمامی جناحها را تا آخرین توان در صحنه جنگ کشیده است و شکست هریک از جناحها به شکست یک قوم ارتباط یافته است، لذاست که گروه طالبان سعی دارد هرطور شده حکومت افغانی را دوباره در این کشور مستحکم سازند و جمعیت اسلامی می‌کوشند اقتدار از دست رفته را بدست آورد. حزب وحدت و جنبش ملی اسلامی نیز در تلاشند که موقعیت بدست آمده را از دست ندهند، مگر اینکه در قدرت آینده سهم داشته باشند.

در شرایطی که تمام طرفها خواهان ادامه جنگ باشد، جز ادامه جنگ چه تصویری می‌توان کرد، البته شعارهای هر جناح نظر به موقعیت سیاسی - نظامی آن فرق می‌کند. به‌طورمثال گروه طالبان صلح را در این می‌بیند که تمامی طرفها تسلیم شده به حکومت افغانی تن در دهند. جمعیت اسلامی پس از شکست انحصار حکومت خود حال خواهان غیر نظامی کردن کابل است، طرحی که در طول سالیان قدرت به فکرشان نرسید و ادعای تشکیل حکومت با قاعده وسیع را سر می‌دهند که در رأس آقای ربانی باشد. جنبش حکومت خودمختار می‌خواهد و حزب وحدت خواهان حکومت فدرالی است.

۱. در منابع مختلف رقم را متفاوت ذکر کرده‌اند، اما اینکه ناوان پای شتر چند برابر دبه خون هزاره است، همه منابع اتفاق نظر دارند.

۶- توازن و تعادل قوای جناح‌های درگیر  
جنگ افغانستان، یک جنگ تمام عیار (نظامی - فرهنگی - سیاسی - قومی - لسانی - مذهبی و ...) است و به همین جهت نمی‌تواند طرف پیروز داشته باشد و از هر نگاه یک تعادل و توازن بوجود آمده که برهم زدن این توازن مشکل است.

#### الف: از نگاه قومی

افغانستان، کشوری چهار ملتی است و علاوه بر آن تیره‌های زیادی را نیز در ارتباط با هریک از این چهار ملت با خود دارد. میزان نفوس این چهار ملت و موقعیت جغرافیایی سرزمین هریک آنها شرایطی را ایجاد نموده که جنگ را در یک دوره طولانی نوید می‌دهد. چراکه:

- ملت افغان با ساختار ۳۱ درصد جامعه افغانستان، نواحی جنوبی و شرقی - غربی کشور را تحت عنوان گروه طالبان در اختیار گرفته که نه تنها مناطق افغان‌نشین که برخی ساحات تاجیک‌نشین را نیز دربر می‌گیرد.

- ملت هزاره با ساختار ۲۷/۵ درصد جامعه افغانستانی سراسر هزارستان را در قلب کشور در اختیار دارد و تحت نام حزب وحدت و مرکزیت بامیان بر آن حکمرانی می‌کند.

- ملت تاجیک با ساختار ۲۰/۶ درصد جامعه افغانستانی با وجود از دست دادن کابل و نواحی شمالی، هنوز هم نواحی شمال شرقی افغانستان را در کنترل دارد و بنام دولت اسلامی بر آن حکمروایی می‌کند.

- ملت ازبک با ساختار ۲۰/۶ درصد کل جامعه، سراسر ترکستان زمین را به استثنای قسمتهای شرقی آن - که در اختیار جمعیت اسلامی است - در اختیار دارد و بنام جنبش ملی بر نواحی مورد نظر حکومت می‌کند.

#### ب: از نگاه حمایت خارجی

هر کدام از این چهار حاکمیت - که دوتای آنها رسمیت خارجی هم دارد - در بیرون افغانستان حامیان سرسخت بین‌المللی و بین‌المنطقوی دارند بطور مثال:

- کشورهای غربی و در رأس آن آمریکا و کشورهای منطقه چون پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی و ... از حکومت طالبان و ملت افغان حمایت می‌کنند.  
- کشورهای شرقی سابق از قبیل روسیه و کشورهای همسایه مثل هند و تاجیکستان و ایران از دولت اسلامی آقای ربانی و ملت تاجیک و فارسی‌زبانها حمایت می‌کنند.

- کشورهای ترک‌نژاد از قبیل ترکیه، قزاقستان، ازبکستان و... از حکومت جنبش ملی و ملت ازبک به حمایت برخاسته‌اند.

- جمهوری اسلامی ایران با در نظر داشت سیاست رسمی حمایت از دولت آقای ربانی، غیر مستقیم و گاه‌گاهی از بامیان و ملت هزاره شیعه نیز حمایت می‌کند.

اینجاست که هیچ‌یک از طرفها قادر به شکست کامل طرفهای دیگر نمی‌شود، شکستها و پیروزیها همواره ناپایدار و خدشه‌دار بوده است. زمانی که گروه طالبان به مزار شریف رسیدند حامیان غربی آنها از شادی در پوست نمی‌گنجیدند و قضیه افغانستان را تمام‌شده اعلام کردند. اما پس از شکست طالبان در شمال اعتراف کردند که جنگ افغانستان راه‌حل نظامی ندارد!

### ج: ائتلافهای شکستنده قومی

ائتلافهایی که بر اساس قومیت تحت عنوان احزاب صورت می‌گیرد، نظر به عدم اعتماد سران چهار ملت به همدیگر، هرگز پایدار نبوده و مورد اعتماد نمی‌باشند. هر قوم به اندازه‌ای از گروه ائتلافی خود حمایت می‌کند که موقعیت خودش ایجاب کند و در غیر آن به آسانی جدا شده ائتلاف دیگری را تشکیل می‌دهند.

### د: مداخلات خارجی قضیه را پیچیده تر ساخته

افغانستان کشوری نیست که بتوان مردم آن را با قوای خارجی سرکوب نموده، حکومت مورد نظر را تشکیل داد. شکست ارتش سرخ و ملیشای پاکستانی دو نمونه زنده در شرایط کنونی به حساب می‌آید. نمونه تاریخی آن شکست انگلیس است. بنابراین، چشم‌انداز صلح در افغانستان بسیار دور و تقریباً دست‌نیافتنی می‌نماید، مگر اینکه فاکتورهای صلح‌یابی را عوض نموده فاکتور جدیدی صادر نماییم. و با درک و اعترافی به واقعیات، طرحی بریزیم تا راه نجات پیدا شود.

## بخش دوم:

### راه حل بحران کنونی چه خواهد بود؟!

ما بر این باوریم که ریشه جنگ افغانستان، فرهنگی است - هرچند که جنگ کنونی فرهنگی نیست، نظامی است - جز با طرح فرهنگی از راه نظامی و با طرح صرفاً سیاسی هرگز حل نخواهد شد، چنانچه تاکنون تمامی طرحها و کنفرانسهای

نظامی - سیاسی به بن بست رسیده‌اند، در آینده هم به بن بست خواهد رسید. چرا که نسل تفنگ بدست کنونی که نظامیان هریک از جناحها را تشکیل می‌دهند، نسل جنگ و مبارزه‌اند و جز جنگ حرفه‌ای نمی‌شناسند. جوان بیست‌ساله افغانستانی از روز چشم‌گشودن تا کنون جز جنگ و کشتار چیزی را به‌خاطر نمی‌آورد، تمام تخصص او و مهارت فکری و جسمی‌اش صرف تیراندازی - کشتن و کشته شدن گشته است.

در صحنه سیاسی وضع بدتر از صحنه نظامی است. سیاستمداران به اندازه‌ای باهمدیگر دروغ گفته‌اند که دیگر حرف راست همدیگر را نیز باور نمی‌کنند. همان لحظه که قرارداد همکاری و صلح با همدیگر امضا می‌کنند، زیر کار فرمان حمله جنگ را صادر می‌نمایند. گذشته از اینکه هریک از آنها ریاست کل را خواب می‌بینند، اما همواره از یک درد رنج می‌برند و آن از دست دادن دارایی بدست آمده و اقتدار ظاهر فریب که گمان می‌کنند، اگر صلحی صورت بگیرد فقط یک نفر حاکم کل خواهد شد و ممکن است دادگاهی بوجود آید که میزان دارایی‌ها را نیز تعیین کند، ترس از آینده، همواره ائتلافها و یارگیریهای جدیدی را به همراه داشته که این وضع سرنوشت جنگ را به بن بست کشیده است.

البته این حرف بدان معنی نیست که نظامیان و سیاستمداران صلحی نمی‌خواهند - می‌خواهند اما هرکدام از دیدگاه خود - مثلاً طالبان خواهان صلح‌اند، اما صلحی که تمام گروهها به آنها تسلیم شوند که چنین چیزی در شرایط کنونی امکان‌پذیر نمی‌باشد. به عقیده ما تنها قشری که می‌تواند در شرایط کنونی در پروسه صلح و آشتی ملی نقش خوبی بازی کند، فرهنگیان‌اند، چرا که اینها نه مرد زرانند و نه مرد زورا به قول جنگ‌سالاران اینها گروه ترسو و عافیت‌طلبی‌اند که همواره می‌کوشند در فضای دور از جنگ و خونریزی زندگی کنند! ولی برخلاف تصور عمومی اینها طراحان اصلی جنگ‌اند و القاء‌کننده نظریات جنگ‌سالارانه! جنگ داخلی افغانستان در سطح گسترده و شکل فعلی آن پس از این‌گونه فتوایهای فرهنگی شروع شد:

برادران ما رهبران مجاهدین، علاقه زیاد نشان دادند که رافضیان و شیعیان را در حکومت اسلامی آینده افغانستان سهم بدهند. اما این رافضیان در گزافه‌گویی و گمراهی خود غوطه‌ورند و روسیه کمونیست و حکومت رافضی مجوسی ایران و حکومت مزدور کابل آنان را حمایت می‌کنند و بلی برخی از برادران ما نیز، بعضی از اسماعیلیان کافر و شیعیان رافضی را در صف‌رف خود جذب کرده‌اند... آیا در دنیا قحط‌الرجال پیش آمده که

شیعیان را در حکومت شرکت دهند؟!...

پسر از صدور این فرمان حمله و محو هویت ملی دیگران، فرمان دفاع از هویت نیز در یکی از نشریات آن زمان صادر شد، آنجا آمده بود:

بلی، بلی نویسنده‌گان و گردانندگان المجاهد! ما شماها را خوب شناخته‌ایم و نامردیتان به دیگران هم روشن شده که حق دادن به تشیع افغانستان را سپردن قسمتی از خاک کشور به ایران می‌دانید. و این ما را وادار می‌سازد که بگوئیم ما این فرصت را هرگز به شما نخواهیم داد که قسمتی از خاک افغانستان را مثل گذشته‌ها به پاکستان و سعودی و آمریکا و روسیه ببخشید. ارتباط شما نسبت به آمریکا از ارتباط ما نسبت به ایران بیشتر است. البته از ارتباطات دیگران با... صرف نظر می‌کنیم.<sup>۲</sup>

بنابراین، وقتی تیر اختلاف را اولین بار فرهنگیان فیر کرده‌اند، باید اولین پرچم آشتی ملی را نیز همینها بلند کنند. ما با درک همین مسؤلیت که اگر در فرمان حمله نقشی نداشته‌ایم، لااقل در تشویق دفاع از هویت خود را سهیم می‌دانیم. بارها اعلام داشته‌ایم که جنگ افغانستان ریشه فرهنگی دارد و باید از طریق معادلات فرهنگی برای آن راه‌حلی پیدا کرد. اینجاست که باز هم پیشنهاد می‌کنیم یک مجمع بزرگ فرهنگی - میهنی بوجود آید و شاخصه‌های این مجمع بزرگ به قرار ذیل خواهد بود، اما پیشاپیش باید گفته شود اصطلاح فرهنگی به آن دسته از قشر اجتماعی اطلاق می‌گردد که دارای فکر و اندیشه بوده و با قلم و کتاب سروکار داشته باشند نه با تفنگ!

## تشکیل مجمع بزرگ فرهنگی - میهنی

ما از تمامی صلح‌خواهان و آشتی‌جویان واقعی درخواست می‌نماییم که بیایند برای حل معضلات کنونی کشور ویران شده طرح هماهنگ فرهنگی ارائه دهند. طرحی که عنصر فرهنگ و فرهنگی بر جنبه‌های دیگر آن ارجحیت داشته باشد، یعنی اساس کار فرهنگی باشد هر چند که طرح‌کنندگان شخصیت‌هایی از اқشار دیگر هم باشند! گرچه مشکل است نظامیان و سیاست‌پورن را وادار به چنین طرحی نمود که آنها خود سهم اصلی را در ارائه آن نداشته باشند، ولی می‌توان آنها را قانع ساخت و از نظریاتشان در پختگی طرح سود جست. روی این هدف، فرهنگیان شناخته شده

۱. مجله عربی زبان المجاهد، نشریه جماعه الدعوة الی القرآن والسنة فی افغانستان، شماره: ۵ و ۶، رمضان و شوال ۱۴۰۹، پشاور.

۲. شناسنامه افغانستان، ص ۲۳۳، به نقل از مجله جلاله



و مورد اعتماد جامعه، سیاسیون و نظامیان مدعی طرفدار صلح و آشتی گرد هم آمده، طرح مشترکی را ارائه دهند. اعضای شرکت‌کننده را طبق چند معیار می‌توان انتخاب کرد.

### ۱- انتخاب نماینده بر اساس گروه‌های سیاسی

امروز در افغانستان چهار حزب بزرگ به نمایندگی از چهار قوم و چهار منطقه جغرافیایی وارد صحنه شده است، احزاب کوچکتر به نحوی با یکی از این چهار گروه در ارتباطند. بنابراین، هریک از این چهار گروه، ۲۰ نماینده فرهنگی برای تشکیل مجمع معرفی نمایند. مثلاً:

۲۰ نماینده فرهنگی از گروه طالبان.

۲۰ نماینده فرهنگی از جمعیت اسلامی.

۲۰ نماینده فرهنگی از جنبش ملی اسلامی

۲۰ نماینده فرهنگی از حزب وحدت اسلامی.

### ۲- انتخاب نماینده بر اساس گروه‌های قومی

افغانها ۳۱ نماینده

هزاره‌ها ۲۷ نماینده

تاجیکها ۲۰ نماینده

ازبکها ۲۰ نماینده.

### ۳- انتخاب نماینده بر اساس منطقه جغرافیایی

۲۰ نماینده از نواحی جنوبی و جنوب و شرق کشور (افغانستان حقیقی)

۲۰ نماینده از نواحی مرکزی کشور (هزارستان)

۲۰ نماینده از نواحی شمالی کشور (ترکستان)

۲۰ نماینده از نواحی شمال شرقی کشور (نخارستان و کابلستان)

۲۰ نماینده هم از نواحی غربی کشور (هرات - سیستان)

اگر در شرایط غیر از شرایط کنونی قرار می‌داشتیم، بهترین راه انتخاب نماینده برای حل مسائل افغانستان، همین راه سوم بود. اما بادر نظر داشت اینکه امروزه مسائل ناسیونالیستی قومی و تعصبات گروهی چنان خط فاصل ایجاد کرده که نمی‌توان روی منطقه جغرافیایی تکیه کرد، چراکه افغان شهر بغلان و قندوز همانقدر

به اهداف گروه طالبان دلگرم است که افغان قندهار برای آن می‌جنگد. و تاجیک هرت برای دولت آقای ربانی و هزاره شمال برای بامیان و ازبک قطفن برای حکومت مزار حاضر است هر نوع جان‌فشانی را تحمل کند، پس معیار منطقه در شرایط کنونی نمی‌تواند مورد اعتماد واقع شود. مسایل گروهی هم نمی‌تواند ملاک خوبی باشد، چرا که بشیر بغلانی از نگاه منطقه در شمال و از نگاه حزبی در حزب اسلامی است که ظاهراً با طالبان متحد نیست ولی عملاً نیروهای آقای بغلانی در خدمت گروه طالبان قرار دارد. پس یگانه معیار واقعی، همان معیار قومی است که متأسفانه این معیار هم نظر به سیاستهای فرهنگی گذشته که تعداد در صدی برخی اقوام را زیاد و از برخی را ناچیز نشان داده، جنجال‌برانگیز است. با این هم معقول‌ترین راه انتخاب نماینده، همین ملاک قومی است، منتها بدون در نظر داشت ترکیب واقعی و صرفاً روی مصلحت کشور، هر قوم ۲۵ نماینده فرهنگی معرفی کند. بطور مثال:

۱- افغانهای تمامی افغانستان و خارج از کشور - در هر حزب و گروهی که باشند ۲۵ نماینده.

۲- هزاره‌های تمامی افغانستان و خارج از کشور - در هر حزب و گروهی که باشند ۲۵ نماینده.

۳- ازبکهای تمامی افغانستان و خارج از کشور - در هر حزب و گروهی که باشند ۲۵ نماینده.

۴- تاجیکهای تمامی افغانستان و خارج از کشور - در هر حزب و گروهی که باشند ۲۵ نماینده.

ممکن است این ۲۵ نماینده عضو گروههای سیاسی - نظامی باشند و ممکن است افراد خارج از حلقه گروهها، اما مربوط به همان کتله قومی مورد نظر و یا از تیره‌های ارتباطی آنها، شرط معیار نمایندگی همان فرهنگی بودن ایشان باید به حساب آید. بنابراین:

اولاً؛ فرهنگیان چهار قوم بزرگ، هر کدام ۲۵ نماینده خود را طبق هر معیاری که خود تعیین می‌کنند، برای شرکت در مجمع بزرگ فرهنگی - میهنی انتخاب نمایند. ثانیاً؛ هر یک از نمایندگان انتخابی طرحی از طرف خود جهت راه‌یابی صلح در افغانستان داشته باشند.

ثالثاً؛ هر جمع بر علاوه طرحهای فردی که در مجمع ارائه می‌دهند، یک طرح توافقی هم داشته باشند.

رباعاً؛ هزیک از جناحهای چهارگانه مرکز ثابتی در داخل و یا خارج کشور جهت برقراری تماس و ارتباطات با جناحهای دیگر داشته باشند.

خامساً؛ یک مرکز عمومی در یکی از کشورهای طرفدار صلح در افغانستان بوجود آید که هر جناح یک نماینده برای هماهنگ کردن کارها در آنجا داشته باشند.

سادساً؛ به همه صد نماینده و مهمانان دعوت شده در مجامع بین‌المللی، یک ماه قبل خبر داده شود که طرح خود را جهت ارائه دادن به مجمع به هیأت مدیره مجمع تحویل دهند.

نکته‌ای که مجمع بزرگ فرهنگی - میهنی باید روی آن تکیه نموده، تمامی بحثها را حول محور آن بچرخاند، ماهیت و شکل حکومت آینده است، چرا که در افغانستان مشکل‌ترین کار انتخاب حکومتی است که همه آنرا قبول داشته باشند و گذشته از آن مفهوم حکومت به طور واضح روشن نیست، مردم افغانستان نظر به تجارب گذشته از حکومت همان ظلم و زورگویی را می‌شناسند نه چیز دیگر را، گذشته از این در مورد نوع حکومتهایی که هریک از جناحها پیشنهاد می‌کند، باز هم ابهام وجود دارد. نحوه اجرا و سازگاری حکومتهای پیشنهادی با شرایط افغانستان و خواسته مردم، روشن نیست. مسأله شهروندی و حقوق تابعیت و شیوه انتخابات، حقوق ملیتها، هیچ‌کدام در قوانین اساسی گذشته افغانستان روشن نشده، بلکه به اجمال گذشته‌اند.

مجمع بزرگ فرهنگی - میهنی که به اصطلاح نخبگان این مردم به حساب می‌آیند، باید تمامی جوانب قضیه را در نظر گرفته راه‌حل مناسب و معقول برای کشور و ملت پیدا کنند که به‌طور نسبی مورد قبول همگان قرار گیرد. پافشاری روی شکل حکومت ممکن است مجمع را در تصمیم‌گیری دچار مشکل سازد، هدف مجمع بیشتر روی ماهیت حکومت معطوف باشد نه شکل حکومت، چرا که یک حکومت متمرکز هم می‌تواند عادلانه باشد و یک حکومت فدرالی هم می‌تواند ظالمانه شود، ولی این رفتار و ماهیت حکومتها است که ارزش دارد نه شکل آن.

با همه این تذکرات، باز هم می‌توان مدعی شد که شرایط افغانستان بیشتر به شکل حکومت فدرالی سازگارتر است تا حکومت متمرکز، چرا که در افغانستان هنوز ملت واحد بوجود نیامده است، ملت‌های جداگانه با فرهنگ و زبان مخصوص به خود وجود دارد. بنابراین در اجلاس مجمع باید روی موضوعات گوناگون بحث و بررسی صورت گیرد و در قانون اساسی حقوق مدنی و مسائل مذهبی باید بطور صریح

و آشکار بیان گردد و مذهب جعفری همچون مذهب حنفی باید در قانون اساسی به رسمیت شناخته شود، نه اینکه در ابهام قرار گیرد.

### جلسات مقدماتی مجمع

صد نماینده فرهنگی طبق دعوت هیأت مدیره چهار نفره - که از هر جناح یک نفر است - در مرکز مجمع گرد آمده به مدت ده روز - روزانه ۱۰ ساعت - تمامی طرحهای صدگانه را برای انتخاب شدن و یا تلفیق نمودن برمی‌گزینند و یا اینکه مجمع با دریافت نظریات مختلف و ناهماهنگ، طرح هیچ‌یک از جناحها را قبول نکرده، بلکه از هر جناح سه نماینده انتخاب می‌کند که مشترکاً طرحی را تدوین نموده در مجمع عمومی ارائه دهند.<sup>۱</sup> این ۱۲ نفر موظف می‌شوند که ظرف یک هفته طرح توافقی را تهیه نموده جهت ارائه به اجلاس مجمع بزرگ فرهنگی - میهنی آماده باشند.

### وظایف مجمع بزرگ فرهنگی - میهنی در جلسه اصلی

۱- مجمع بزرگ فرهنگی - میهنی پس از غور و بررسی طرح و احیاناً تعدیل و تذکرات، طرح تدوین شده کمیسیون ۱۲ نفره را به تصویب می‌رساند.

۲- مجمع بزرگ فرهنگی - میهنی جهت توجیه طرح خود نشریه مجمع را ایجاد می‌نماید تا طرح تدوین شده را به ربانهای مختلف تفسیر و تشریح نمایند تا قبولیت عامه را کسب کند.

۳- مجمع کمیسیونی را انتخاب می‌کند که در مدت معین قانون اساسی افغانستان را تدوین نموده جهت تصویب به مجمع ارائه دهد. البته لازم است در مورد تصویب نهایی قانون اساسی رفراندوم عمومی برگزار شود.

۴- مجمع بزرگ فرهنگی - میهنی، پس از تصویب طرح تدوین ۱۲ نفره، ایجاد نشریه مجمع و تشکیل کمیسیون قانون اساسی، آتش‌بس عمومی را در سراسر افغانستان اعلام می‌دارد، تا نمایندگان کمیسیون مشترک چهارجانبه با خیال راحت در مجمع نهایی شرکت نمایند.

۵- مجمع عمومی وظیفه دارد که جلسه کمیسیون مشترک چهارجانبه را دایر و نظارت کند.

۱. انتخاب نمایندگان سه کانه هریک از جناحها بر اساس کاندیدی جناحی و رأی‌گیری عمومی خواهد بود.

## تشکیل کمیسیون مشترک چهارجانبه

پس از پایان کار مجمع بزرگ فرهنگی - میهنی اطلاعیه‌ای همراه با اعلام آتش‌بس، خطاب به تمامی سران چهارجناح حاکم بر کشور صادر می‌کند که ظرف مدت مبین و مشخص نمایندگان خود را برای شرکت در جلسه مشترک و تصویب قانون اساسی تدوین شده تعیین نمایند. این صد نماینده که در حقیقت سختگویان تمامی جناح‌های درگیر به حساب می‌آیند، کمیسیون مشترکی را تشکیل می‌دهند. این کمیسیون به دعوت وزیر نظر مجمع بزرگ فرهنگی - میهنی، تحت نظارت سازمان ملل، کنفرانس اسلامی، نهضت عدم انسلاک و نمایندگان کشورهای همسایه در یکی از کشورهای بی‌طرف جهان تشکیل جلسه خواهند داد.

## وظایف کمیسیون مشترک چهارجانبه

- ۱- کمیسیون مشترک وظیفه دارد که قانون اساسی تصویب شده مجمع بزرگ فرهنگی - میهنی را تعدیل و تصویب نماید.
  - ۲- کمیسیون مشترک وظیفه دارد، راه حل عملی بحران را اعلام نماید.
  - ۳- کمیسیون وظیفه دارد قانون انتخابات را تدوین و تصویب کند.
  - ۴- کمیسیون وظیفه دارد لایحه بازگشت مهاجرین و نحوه شرکتشان در انتخابات را تعیین نماید.
  - ۵- کمیسیون وظیفه دارد طرح جمع‌آوری و انبارسازی سلاح و مهمات و نحوه تشکیل اردوی ملی را تدوین و تصویب نماید.
- این کمیسیون که با صلاحیت کامل از سوی چهارکته قومی و چهار جناح حاکم بر کشور و تأیید مجمع بزرگ فرهنگی - میهنی مأمور حل بحران کشور می‌شوند، علاوه بر طرح‌های مورد نظر بالا در جنبه عملی گام‌های دیگری را نیز خواهند برداشت و این است:

## انتخاب رئیس دولت موقت

- یکی از اساسی‌ترین وظایف کمیسیون مشترک چهارجانبه انتخاب رئیس دولت موقت است و نحوه انتخاب به شکل زیر خواهد بود:
- ۱- هریک از کتله‌های قومی شامل در جلسه، یک نفر را به عنوان کاندیدین ریاست دولت موقت معرفی می‌کند.
- تبصره: این شخص خارج از حلقه مجمع بزرگ و کمیسیون مشترک خواهد بود.

و اعضای مجمع بزرگ فرهنگی - میهنی و کمیسیون مشترک حق شرکت در دولت موقت را نخواهند داشت.

۲- کمیسیون مشترک، کاندیدای مورد نظر را به رأی می‌گذارد و هرکدام که رأی بیشتر آورد، مأمور تشکیل کابینه می‌شود.

۳- زمان شروع و مدت حکومت موقت طبق صلاحدید کمیسیون مشترک تعیین می‌گردد.

۴- مدت اعتبار کمیسیون مشترک تا پایان عمر دولت موقت و انتخابات آزاد خواهد بود.

تبصره ۱- کمیسیون مشترک ناظر بر اعمال دولت موقت بوده و در صورت مشاهده تخلف از مواد قانونی، می‌تواند رئیس دولت را برکنار نموده، شخص دیگری را انتخاب نماید.

تبصره ۲- نظر به نیاز جامعه و شرایط حساس کشور، در دوران حکومت موقت، اعضای مجمع بزرگ فرهنگی و کمیسیون مشترک حکم نمایندگان مجلس شورای ملی را داشته، می‌توانند با مشورت هم قانون جدیدی وضع کنند و یا برخی از لایحات و قانون تصویب شده را تعدیل و تفسیر و یا حذف نمایند.

## وظایف دولت موقت

۱- رئیس دولت موقت وظیفه دارد که کابینه خود را از شخصیت‌های خارج از حلقه کمیسیون مشترک و مجمع بزرگ انتخاب کند.

۲- دولت موقت موظف است، در مدت تعیین شده، صلح و امنیت را در کشور برقرار نماید.

۳- دولت موقت وظیفه دارد اردوی ملی را تشکیل نموده، سلاح‌های مردم را جمع‌آوری نماید.

۴- دولت موقت وظیفه دارد آمار نسبی نفوس کشور را بدست آورده، زمینه انتخابات بر اساس نفوس را در کشور مهیا سازد.<sup>۱</sup>

۵- دولت موقت وظیفه دارد، انتخابات آزاد برای تعیین نمایندگان مجلس شورای ملی را برگزار کند.

۱. انتخاب نماینده بر اساس ولسوالیها که قبلاً در افغانستان مرسوم بود، یک عمل ظانمانه و غیر انسانی است چرا که ولسوالی‌هایی وجود دارند که طبق آمار حدود دولت بیش از صد هزار نفوس دارند و ولسوالی‌هایی که فقط ۵ هزار نفوس، یعنی صد هزار نفر هم بک نماینده داشت و ۵ هزار نفر هم یک نماینده.

تبصره ۱- با انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی و ریاست جمهوری دور اول، کار دولت موقت، کمیسیون مشترک و مجمع بزرگ فرهنگی - میهنی به پایان می‌رسد.

تبصره ۲- پس از ختم دور اول حکومت انتخابی مردم، هریک از اعضای کمیسیون مشترک و مجمع بزرگ می‌توانند در هر پست و مقامی خود را کاندید نمایند.

امیدواریم با این طرح ناقص، گامی هرچند کوچک در راه صلح و آشتی ملی برداشته باشیم.

والسلام



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی